

و اتمام آن میتوان آشنا شد و با تأمل در آیه ۲۸ سوره زخرف جامع همه این معانی را میتوان دریافت: «اذ قال ابراهیم لایه و قومہ انی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی فانه سہدین و جعلها کلمة باقیة فی عقبہ لعلہم یرجعون = آنکاء که ابراهیم بہ پدرش و قومش گفت من بیزارم از آنچه شما می پرستید . مگر آنکاء سرشت مرا برنهاد ، پس همان است کہ بزودی مرا ہدایت میکند ، و آنرا کلمة پایداری در پی خود قرار داد شاید کہ برگردند» .

پس از اتمام کلمات یا با اتمام و بکمال رساندن آن ، شایسته مقام والای امامت شد ، یا اتمام کلمات خود رسیدن بآن مقام گردید :

قال انی جامعک للناس اماما پس امامت جعل الہی است ، آنہم نہ تنها جعل تشریمی و قراردادی و بدون سابقہ ای ، بلکہ آن ، مسبوق و مترتب است بہ اتمام و تحقق یافتن کلمات در شخصیت بر از ندہ و فوق طبیعت عمومی . از اینجہت بدون حرف ربط و تفریع کہ دلالت بر مغایرت دو جملہ دارد ، مانند: «فقال» ، این مقام با و اعلام شدہ است . چنانکہ از مضمون آیه و مفہوم لفظ «اماما» و اطلاق آن فہمیدہ میشود ، امام نمونہ کامل ہمہ کمالات عقلی و نفسانی و بدنی است . و چون ہمہ این خصوصیات و ابتلائات و کمالات برای مقام نبوت و رسالت بیان شدہ ، باید مقام امام خود بر تراز نبی و رسولی باشد کہ کلمات را اتمام نمودہ و بمقام امامت نرسیدہ است . پس ہر نبی و رسول عالیقدری دارای مقام امامت ہم ہست .

آخرین ابتلاء ابراهیم گویا ابتلاء بکلمہ اسلام بودہ کہ همان تسلیم بامر و ارادہ خداوند است . او با تسلیم شدن بہ امر خداوند و تن دادن بذبح یگانہ فرزندش ، این کلمہ را ہم ، با اتمام رساند . تکلیف بناء بیت برای ابقاء و تمثیل کلمہ توحید ، آنہم در میان بیابان خشک و دور افتادہ ای ، نیز از ابتلائات او بود کہ ہر دو را در پایان عمر خود انجام داد .

قال ومن ذریعتی ؟! درخواست امامت برای ذریہ دلالت باین واقعیت دارد کہ بمقام امامت آنکاء رسید کہ فرزندان او داشتہ ، و در ناصیہ آنها و اولادشان این شایستگی را میخواندہ است ، از این جہت چنین درخواستی نمود ، و ہمینکہ در اواخر عمر

دارای ذریه و فرزندی شده و این درخواست را برای آنها نموده ، میرساند که اتمام کامل کلمات و رسیدن بمقام امامت پس از نبوتش بود .

با آنکه ابراهیم با ابتلاء بکلمات و اتمام آن باین مقام رسید اگر در ذریه اش شایستگی چنین مقامی را نمیدید ، با لحن استفهام و طلب : «ومن ذریتی؟» که در آن چشم امید باجابت خداوند و شایستگی ذریه نمایان است ، این درخواست را نمیکرد . گویا در این درخواست ابراهیم بورااث فکری و خونی ذریه توجه داشت . ولی قانون وراثت هر چند مؤثر باشد برای احراز مقام امامت کافی نیست . برای رسیدن باین مقام شرائط و مقدمات نفسانی و عملی دیگر هم میباید :

قال لا ینال عهدی الظالمین : این عهد باید همان ابتلاء بکلمات و اتمام آن باشد ، زیرا انحرافهای نفسانی و ظلم بهر صورت که باشد ، توجه انسان را از کلمات و ابتلاء بآن برمیگرداند و منشأ ظلمتی در باطن می گردد که کلمات فطرت را در تاریکی میدارد و از معرض تابش آیات و کلمات وجود در حجابش میدارد . از این جهت یا ابتلائی پیش نمی آید و اگر هر توجهِوا ابتلائی باشد دیر نمی باید که طغیان و تاریکی ظلم ناحیه روشن نفس را تاریک مینماید و کلمات را به محاق می برد . این چنین شخصی یکسره از عهد فطرت که ابتلا و اتمام کلمات است یکسره رانده و دور میگردد . معنای نائل نشدن ظالم باین عهد مخصوص همین است که ظالم از این عهد چنان دور است که بآن دست رسی هم ندارد .

با توجه بآنچه گفته شد از این آیه مختصر که نمونه ای از اعجاز در بلاغت و تمثیل و بیان معانی اسرار امامت و شرائط آنست ، این مطالب استنباط می شود :

۱- ابراهیم چون مبتلای بکلمات شد بمقام امامت رسید و این ابتلاء از جهت ضمیر قاهر و انگیزه فطرت درخشان و استعداد مخصوص نفسانی او بود . بنابراین سازمان نفسانی امام باید فوق طبیعت عمومی دیگران باشد تا مبتلای به کلمات گردد و از عهد این عهد چنانچه باید بر آید و در همه کمالات فعلیت یابد . پس از گذشت از این مراحل استعدادهای هدایت عامه مردم امام و پیشوا میشود تا با هدایت وجودی و منطقی خاص خود تحولی در نوع انسان پدید آرد . بنابراین خصوصیات و ممیزات نفسانی نمیتوان او

را همانند نوع عمومی انسان دانست ، بلکه فاصله او از نوع انسان مانند فاصله انسان با انواع دیگر حیوان یا به تعبیر دیگر جهشی در مسیر تکامل انسان است. آیه ۷۲ و ۷۳ ، سوره انبیاء ، کسانی را که از فرزندان و ذریه ابراهیم بمقام امامت رسیدند چنین معرفی و توصیف مینماید: « وَ هَبْنَاهُ اسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ . وَ جَعَلْنَا هُمُ الْاُمَّةَ يَهْدُونَ بَا مِرْنَا وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ اَتَاءُوا الزَّكَاةَ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ -

و بخشودیم باو اسحق و یعقوب را در حالیکه افزایشی بود و همعرا شایستگان گردانندیم و آنها را پیشوایانی گردانندیم که به امر ما هدایت میکردند، و وحی نمودیم بآنها انجام کارهای گزیده و پیاداشتن نماز و دادن زکات را و همان پرستندگان ما بودند ، . تعبیرات وهبنا ، نافلة ، جعلنا صالحین ، در این آیه میرساند که سرشت اولی اینها پیش از امامت برتر از طبایع عمومی بشر و جهشی در خلقت بوده است. چون هبه ، بخشش بلاغوض و غیر مورد انتظار . و ، نافلة - غنیمت و باز یافت ، بیش از انتظار و بیش از فرض ، است. و جعل ، صلاحیت و آمادگی پیش از مقام امامت را میرساند. با این سرشت عالی و شایستگی نفسانی بود که خداوند آنها را ائمه ای قرار داد که از هر جهت بشر را هدایت کنند و به جلو برند. و قلوب اینها با ارتباط بوحی سرچشمه خیرات گردید و خود بخود پیادارنده نماز و دهنده زکوة بودند - چون ، اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقامة صلوة و ایتاء زکات ، غیر از امر به خیرات و نماز و زکوة و تکلیف به اینها است . در پایان این آیه عبودیت برای خدا و عدم انحراف آنها را تذکر داده است .

۲- امام ، پس از آن شایستگی و ابتلاء ، باید کلمات را بانمام رساند و کلمات در وجودش تحقق یابد و در همه کمالات انسانی بفعلیت رسد . آیه ۲۵ سوره سجده وضع سابق و لاحق امام و امامت را چنین معرفی میکند : « وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ ائِمَّةً يَهْدُونَ بَا مِرْنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَا يَاتِنَا يَوْقُونَ = » و از آنها پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت میکنند - پس از آنکه زمانی صبر کردند و چنین بودند که همی بآیات یقین می یافتند . «

۳- از «انی جاعلك للناس» که نسبت جعل را خداوند بخود داده و بالام انتفاع آمده معلوم می شود که امامت جعل الهی و بسود عموم مردم است . چون حسن هدایت-

جوئی و تقلید و پیروی از نمونه، از احساسات فطری و درونی بشری است که حکمت پروردگاری بحسب قانون عمومی تکامل در پی پدید آورده است، و همانسان که مطابق سازمان فریزی برای هر پدیده زنده‌ای اعضاء و ایزاری آفرینده شده و بسوی بکار بردن آن هدایت گفته و در محیط خارج هم وسائل رفع نیازمندی فراهم آمده، باید برای حسب پیروی و نمونه جوئی هم، نمونه‌هایی هر چه کاملتر بیافرینند تا این حس و انگیزه، مطلوب خود را بیابد و از آن پیروی کند. همانطور که آفرینش متناسب مرد و زن و اختلاف ذوقهای علمی و هنری هم، بحسب همین قانون تطابق و تکامل است. هر چه تاریخ زندگی آدمی را بیشتر بررسی نمائیم نشان این خواست و انگیزه نمونه یابی را آشکارتر از هر خواستی مینگریم، مینگریم که آدمی در هر وضع و در هر زمان جویای نمونه‌هایی از کمال انسانی بوده و در هر که، يك یا چند کمالی یافته او را به پیشوائی گرفته گرچه در جهانی ناقص بوده است. گویا در ذهن آدمی مقیاسی است که نمونه‌های کمال را با آن می‌سنجند تا کدام بیشتر با آن مقیاس مطابق شود. اگر با این سنجش، کاملتری را یافت از او پیروی میکند و اگر نیافت در پای همانکه یافته می‌ایستد. و برای تجسم عظمت و کمال او مجسمه‌ای از چوب و سنگ می‌سازد و از معنی صورت می‌پردازد.

۴- از جمله استفهامی «ومن ذریته؟» که درخواستی با استرحام و نگرانی است، تأثیر وراثت فکری و روحی را در ذریه، برای نیل بمقام امامت میتوان فهمید. و جواب «لا ینال عهدی الظالمین»، صریح است در اینکه عدم سوء سابقه و طهارت از گناه و ظلم و استقامت در راه حق، با وراثت فکری و اخلاقی، شرط نیل بمقام امامت است. و طلب مطلق امامت، برای ذریه مشر به بقا و دوام مقام امامت در ذریه ابراهیم میباشد. این مقام مانند نبوت و رسالت نیست که پایان پذیرد، زیرا نبوت با ابلاغ و تشریح اصول کامل اعتقادی و تکلیفی و باز گذاردن درهای اجتهاد و آزاد کردن عقول از اوهام، ختم میشود و دیگر احتیاج به پیغمبری نیست. ولی احتیاج بنمونه کمال انسانی برای هدایت و تکمیل دیگران، همیشگی است. و هر گاه احساس چنین احتیاج و تقاضا در عامه مردم بیدار شد و آماده پذیرش شدند، بر مبنای فیاض است که چنین فرد کامل و رهبری را برانگیزد.

آنسانکه افاضه هر خیر و کمالی وابسته بدرخواست و استعداد طالب است . این قانون تقاضا و افاضه، در سراسر زندگی فردی و اجتماعی و طبیعی و غریزی و ارادی پیوسته مشهود است ، گرچه بیشتر مردم از آن غافلند .

نمونه مشهود قانون تقاضا و افاضه، تغییر ترکیب استعداد مزاجی و رشد و نمو جنین است که متناسب با آن تغییرات، پیوسته ترکیبات غذایی خون و شیر مادر، تغییر مینماید و همینکه مزاج بدن از شیر بی نیاز شد ، شیردرپستان مادر می خشکد و دندان در فک طفل می روید . و در زمان شیرخوارگی هر اندازه گرسنگی و تقاضا در طفل بیشتر شود تولید و جوشش شیر در پستان بیشتر میگردد .

همانقدرتی که ناچیزترین نیازمندی های طبیعی و تقاضاهای غریزی و فطری هر پدیده ای را بر می آورد و بر طبق تقاضا و نیاز صادقانه اش آنرا بی نیاز مینماید، چون احساس و تقاضای به امام و رهبر در نفوس مردم قابل ملاحظه ای بیدار گشت و از حد محدود و ناقص زمامداران و مردان عادی دین و سیاست روز و اقطاب و مرشدها در گذشت، همانقدرت، قوای فعاله عالم را متوجه می گرداند تا از زیر پرده غیب و از منابع و معادن صور چنین نمونه کامل را پدید آورد . گویا در زمان ابراهیم خلیل و در آن سرفصل تاریخی، بخصوص در سرزمین بابل که فریب کاری و بازیگری رهبران و کاهنان موجب سر خوردگی عامه مردم از آنان شده بود ، احتیاج به امامها مردمی بشدت احساس مینمودند . همچنین در دوره جاهلیت قبل از اسلام این تقاضا و شعور و احساس در نفوس عامه مردم جهان بخصوص عرب بیدار شده بود . وجود و شخصیت کامل رسول اکرم و خاندان او و راه و روش آنان و تعالیم اول اسلام، توجه بامامت کامل و تقاضای آن را در نفوس مسلمانان تا چندی همی باقی و بیدار میداشت و بمقتضای آن امامان عالیقدری در میان مردم بودند . همینکه افکار و نفوس مسلمانان منحرف گردید و بسوی امامان ناقص منحرف شد، امامت مطلق و سرشار به نهان گرائید و مانند شیریکه در پستان واپس رود و بخشکد و گرچه اصل مایه و وجود آن باقی است، در زیر پرده غیب پنهان شد . تا آنگاه که جهان را ظلمت ظلم بپوشاند و امید مردم از رهبری و توانائی و درستکاری رهبران ناقص بریده گردد و احساس با احتیاج و تقاضای بامامت عالی جهانی در نفوس خلق بیدار شود، قدرت فعاله پروردگار

این سرمایه واپس رفته فیض و عدل را بجزریان می اندازد : «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً» .

گرچه صورت واقعی و حقیقت امام بمقتضای تقاضای نفوس گاه آشکار است و گاه پنهان میگردد، ولی مظهر و صورتی از مقام معنوی و فکری امام همیشه در میان مردم باید محسوس و باقی باشد تا نقشه امامت که بزرگترین و مؤثرترین نقش رهبری و کمال خلق است بصورت نقش ثابت و پایداری مستقر گردد، اگر مجسمه امام ساخته شود چنانکه برای باقی و زنده داشتن قهرمانان و مفاخر تاریخی و الهام گرفتن از آنها مجسمه می سازند، این خود راهزن توحید و حق پرستی و معنا را زیر جسم پنهان داشتن و بصورت گرائیدن و بجاهلیت و گمراهی برگشتن است. ابراهیم خود برای درهم شکستن مجسمه های آن پیاخاست. باید ساختمانانی باشد ساده و بی آرایش و بنام خدا و توحید و پاک از صورتها و اوهام بشری و نمایاننده قدر و اندیشه و ابتلائات ابراهیم امام :

و اذ جعلنا البيت مقابۃ للناس و امناء : جعل مثابه محل بازگشت پی در پی و تمایل نفوس، که پیوسته روی بآن آرند و قصد آن کنند، نباید حکم تکلیفی برای مردم باشد زیرا بیان حکم یا خبر از آن با تعبیر مانند «ثوبوا، یجب ان ثوبوا» معروف تر و مناسب تر است. و نیز، اگر نظر به تکلیف و شریع فریضه حج باشد مثل سایر احکام مناسب بود بمتؤمنین به دین و آئین خطاب شود نه آنکه از جعل مثابه برای عموم مردم خبر دهد. این معنا هم که خداوند قلوبی را تکویناً محکوم و مقهور ساخته است تا بدان سوی روی آرند درست نیست. این جعل، پقرینه مقام و تعبیر، باید مانند جعل امامت باشد. جعل امامت مطابق و در پی تقاضای رهبری است. جعل بیت بصورت مثابه، نیز بر طبق کشش نفسانی انسان به محل امن و عدل میباشد. این جو پائی مانند امام جوئی است و توجه بچنین خانه ای که فطرت حق جوئی و عدل را بیدار سازد، از کششها و خواسته های درونی آدمی و بسود وی میباشد : «مقابۃ للناس - والله علی الناس حج البیت» .

چنانکه مبادی غضب و شهوت و دیگر قوای فرعی و پیچیده نفسانی هر يك محیط و محل مناسب برای خود میجویند و میکوشند تا انسان را با همه قوای متضادی که دارد بسوی آن

محیط بکشانند، انگیزه خیر و صلاح و حق پرستی بحوزه‌ای می‌کشاند که بدون مزاحمت، فطرت حق پرستی و خیر از جای برخیزد و بروز نماید. همانسان که مردمی بسوی شهوات و برتری جوئی و محیط مناسب بآن میگردانند، مردمی هم بسائق فطرت و تربیت پیمبران میکوشند تا ارزشهای انسان را بالا برد و قوی گردانند و خود را به محیط خیر و حق رسانند. پس اینگونه انگیزه تعالی جوئی از خواستهای فطری بلکه یگانه خواسته و جاذبه بشری است و خواسته و انگیزه‌های دیگر از ریشه‌های نفسی و حیوانی برمیآید. للناس - گویا اشاره به همان جهت انسانیت است. اینگونه انگیزه‌ها و مبادی انسانی چون مبتلای به بندها و جوازب غرائز است، میکوشد تا خود را از این بندها برهاند و بکمالات شایسته خود رساند. از این رو همینکه امام را با ابتلائات معنوی و اتمام کلماتش شناخت شیفته او می‌شود و میخواهد در ولایت او درآید، صورتی از ولایت امام همین خانه است که بناه و مناسک و آداب آن معنای امامت ابراهیم را تصویر و تجسیم مینماید، چنان تصویری که نغزبان فکری و اعتقادی و راهزنی مجسمه را دارد و نه تنها شمائل ظاهری را مینمایاند و نه تنها مانند کتاب، فقط شرح حال است. این خانه با همه آدابش تصویری است که چهره ابراهیم را در عالی‌ترین صورت معنوی و وضع ظاهری در خیال ترسیم میکند و شخص حاج، خود را با او همقدم و همصدا و با اندیشه‌های بلند او آشنا مینگردد و همان کلماتیکه از ضمیر ابراهیم برانگیخته شد و بآن مبتلا گردید تا تمامش کرد، در ضمیر هر انسانی که بهرموز این بیت آشنا شود و صورت معنوی ابراهیم را در آن بنگردد برانگیخته میشود. امامت ابراهیم قلوب مردم مستعد را پیرو او میگرداند، مثابه شدن این خانه هم نفوس مستعدی را بسوی آن میکشاند، تا در گیرودار زندگی، از دور و نزدیک بسوی آن روی آرند و به آنجا رفت و آمد کنند، تا اندک اندک حق و کلمات او که در عموم مردم (همانند ابراهیم) بکمال و تمام نمیرسد، حاکم شود و نفوس از کشمکشها و تشویشها و جاذبه‌های مختلف و نگرانیهاییکه از خود بینی و بود اندیشی و برتری جوئی برمی آید، برهند و به آرامش و امنیت خدائی گرایند: «وامنأ» .

پس از روی آوردن و رفت و آمد پی‌درپی، چهره حقیقی ابراهیم و قیام او به اتمام کلمات و وظائف امامت رخ مینماید و از میان بناه بیت و سنگ و گل آن نقشه ابراهیم

ظاهر میشود، همانطور که چهره مردان فداکار و نمونه‌های غیرت و ملیت یا پستی و شهوت، عواطف و ملیت و شهوت را بیدار مینماید، چهره ابراهیم و قیام او فطرت حق پرستی و قیام بو ظایف انسانی را برمی‌انگیزد و در صورت و حال قیام بنماز نمایان و آغاز می‌گردد:

واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی : نباید مقصود از مقام ابراهیم، مکان محدود یا سنگ مخصوصی باشد که هنگام ساختن بیت ابراهیم بالای آن ایستاده است. چنانکه بعضی گفته‌اند. زیرا بنا بر این اولاً امر «اتخذوا» محدود بظرف غیر معین میشود که در همه جا و برای همیشه قابل اجراء نیست و این برخلاف ظاهر آیه است. ثانیاً آنرا چگونه باید یافت و چگونه ابراهیم از آغاز بناء کعبه بالای سنگ مخصوصی یا در مکان محدودی ایستاده و از همه سو دیوارها را بالا برده ۱۴

بیشتر مفسرین همه حرم و موافق حج را مقام ابراهیم دانسته‌اند، «من» تبعیضی، و اصطلاح رائجی «مانند مقام علم، مقام روحانی، مقام عبادت» دلالت بر همین توسعه معنای مقام در اینجا دارد. بنا بر این جای مخصوصی که در کنار کعبه بنا شده و نماز در آن واجب است باید رمزی از مقام واقعی و موسع ابراهیم باشد که برای اتمام کلمات و اعلام حق و برای خدا در آن قیام نمود و دیگران باید آنجا را بیاد ابراهیم مصلی گیرند و برای خدا قیام نمایند و باو تقرب جویند.

هر مسجدی که در هر ناحیه‌ای پیا شده چون شعبه و شعاعی از همان خانه نخستین است، باید مثابه برای مردم و مرکز امنیت باشد و بیاد قائمین بحق و برای حق در آن قیام نمود و صف آراست و پیوسته آنرا از آلودگی بشرك و توجه بغیر خدا و نجاسات پاك نگهداشت :

وعهدنا الی ابراهیم واسماعیل ان طهرا بیعی: عهد، تکلیف یا امر و دستور نیست زیرا تکلیف و امر از طرف کسی است که خود تنها حاکمیت داشته باشد ولی در عهد، پذیرش و بر غنیده گرفتن متعهد هم شرط است. از حرف «الی» هم چنین برمیآید که عهد بسوی آنها آمده و گویا در وجود آنها تحقق یافته است نه آنکه از آنها عهد گرفته شده باشد، زیرا بنا بر این باید «عهدنا من» یاعن ... گفته شود: چون ابراهیم و اسماعیل حریم فکر و نفس خود را از آلودگیهای دنیای غبار آلودواز

شرك و اوهام و گناه و پلیدیها پاک و برکنار داشتند و توحید خالص بر آنها تجلی کرد ، همین عهدی بود که خود به آن تحقق یافتند و با همین عهد باید حریم بیت خدا را از هر آلودگی و آثار شرك پاک نگهدارند و نظامات آن خالص برای خدا و تطهیر نفوس باشد . چنانکه هر راه و روشی که به مطلوب برساند عهد محقق می شود که باید شخص سالک همیشه همان را در پیش گیرد و دیگران را نیز بر آن دارد و موانع را از راه رهروان بردارد .

چون این خانه مضاف و منسوب به ذات مقدس الهی «بیتی» و مناسک آن ظهور و تمثل همان راه و روشی است که ابراهیم و دربی او اسماعیل پیش گرفتند تطهیر آن از آلودگی بشرك و پلیدیها و انصراف از حق اولین شرط طریق و طریق پیمان و مورد و وارد است :

لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ : تطهیر خانه خدا و مناسک آن از هر چه ذهن را از توحید منصرف دارد و عاطفه و غریزه پستی را برانگیزد و امنیت داخلی نفسانی و محیط خارج را برهم زند . تطهیر از همه اینها بسود این گزیدگان و آماده کردن طریق آنان است : « ان طهرا بیتی للطائفین . . . » - « واذبوا لنا لابراهيم مكان البيت ان لا تشرك بی شیئاً و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود - ۲۸ حج » . امر به تطهیر ، در این دو آیه ، چون بدون متعلق آمده ، تعمیم را میرساند : این بیت خود ، و آداب و واجباتش تا لباس و حرکات و اندیشه حاج همه از هر جهت باید پاک باشد .

این چهار وصف و عنوان « الطائفین و ... » میشود ناظر به دسته های مختلف باشد که هر دسته مطابق اندیشه و درکشان بصورتی میباشند . احتمال دارد قاصدین حق و خانه او یک گروه در حالات مختلف باشند . گویا این اوصاف به ترتیب ، اشاره به مقامات و مراتبی است که ابراهیم خلیل پیمود : همینکه برای سالک ، حق تجلی نموداراده و اندیشه او را که پیوسته به منافع و شهوات فردیست ، به حق می پیوندد و مانند اجزاء ریز و درشت جهان بگرد مرکز حق و سود عموم میگرداند . این حقیقت در عالم صورت بصورت طواف پیرامون خانه منسوب بدست ابراهیم و منسوب و مضاف به خدا

درمی آید. چون طائف از جوانب نفسانی و شخصی یکسره آزاد شد و با حرکات دائره‌ای حق را در هر جانب و هر جهت مشاهده کرد ملازم و معتکف به آن می‌شود: «والعاکفین» یا بتوصیف آیه سوره حج که بجای العاکفین، القائمین آمده، گویا اشاره به قیام بحق و وظیفه پس از طواف است. آنگاه عاکف یا قائم، از نیم یا بیشتر وجود خود و جهان چشم می‌پوشد و فانی در پر تو عظمت و قدرت می‌شود و در برابر آن می‌خمد و برای قرب به آن می‌چمد و بصورت رکوع درمی‌آید: «والرکع». پس از آنکه در انوار عظمت پوشیده و یکسره فانی شد، بصورت سجده از همه چیز چشم می‌پوشد و سر بخاک می‌نهد و هستی خود را در برابر اراده ازل از دست می‌دهد: «السجود».



آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را شهر امن گردان، و اهل آنرا از بهره‌ها روزی ده؛ از اهل این شهر همانهارا روزی ده که بخدا و روز واپسین ایمان آرند. خداوند گفت هر کسی کافر شود او را اندکی بهره‌مند خواهم نمود پس او را بناچار بی‌سوی عذاب آتش پیش می‌بریم، و آن بدسر نوشت نهائی است.

آن هنگام که ابراهیم پاینده‌های خانه را با میبرد، اسماعیل هم، پروردگارا ما، از ما بخوبی بپذیر، چه تو، همان‌تو، بس شنوا دانائی.

پروردگارا، مادوتن را یکسره تسلیم خود گردان، و از ذریه ما هم برگزین و قرار ده؛ گروهی همفکر و مسلم بنو، و جاوداء و روش انجام عبادت ما را بما بنما. توبه ما را بپذیر، چه تو همان تو. بس توبه بپذیر مهربانی.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِئُهُ قَلِيلًا ثُمَّ اضْطَرُّهُ
إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۵﴾

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ
رَبَّنَا قَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۶﴾

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً
مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۷﴾

رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ
آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۹﴾

پروردگارا : در میان آنها پیمبری برانگیز
که آیات تورا بر آنها پیوسته بخواند و
کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و پاکیزه
و برومندشان سازد، چه تو، همان تو، خداوند
عزیز و حکیمی.

شرح لغات :

ابراهیم : اصل آن ، آب رام : پدر بزرگ . ابراهام هم خوانده می شود : پدر امت .
بلد : سر زمین مورد علاقه و سکونت . از بلد فی المكان : در مکان ماند و سکونت
گزید .

متع : روز بنهایت بالا آمد ، بدر از ازشید ، از چیزی تا آخر بهره مند شد .
اضطره : اورا بزیانش در کاری ناچار کرد . افتعال از ضر : زیان رساندن .
رفع : فرا آوردن ، بالا بردن .

قواعد ، جمع قاعده : پایه و اساس . از قعود : نشستن .

اسماعیل ، بحسب لغت : شنوای خدا (از خدا) ، فرزند ابراهیم از هاجر کنیز ساره .
معلم : از اسلم : تسلیم شد ، پذیرفت ، تن در داد ، سر نهاد .

مناسک : اسم مکان و زمان و مصدر از نساك : بندگی ، انجام کامل عبادت .

یزکی : از تزکیه : پروراندن ، افزودن ، زمین را پاکیزه کردن ، تشنگی دادن ،
زکاة مال را گرفتن ، خود را ستودن .

عزیز : صفت : نیرومندی که کسی با او دست نمی یابد و ناتوان نگردد ، بی مانند در توانائی
و قدرت ، کمیاب .

بعث : برانگیختن ، از جای برخاستن ، از خواب جهیدن ، بهیجان آمدن .
حکمة ، آراء و عقاید درست و محکم ، از حکم : پا برجا شد ، خود را گرفت .

و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق اهلہ من الثمرات : آیه قبل
هدف و نقشه نخستین بیت را بیان کرد که مرجع عموم مردم و مرکز تغییر اراده و منشأ
امنیت نفوس است . این آیه اولین دعای ابراهیم است تا با عنایت مخصوص پروردگار ،
در سر زمین این خانه و شهریکه در پیرامون آن تأسیس میشود ، امنیت مستقر گردد و
وسائل روزی واردین و پاسداران آن فراهم شود چون تأمین امنیت و روزی اهل این
شهر ، از عهده ابراهیم خارج بود خواست تا با دعاء و درخواست از خداوند ، فراهم
شود تا نقشه و مقصود او از بناء بیت تحقق یابد . نخست ابراهیم روزی را برای همه
اهل بلد از خداوند خواست : «وارزق اهلہ» . سپس گویا غیرت حق خواهی یا تنبیه

خداوند درباره امامت ذریه، او ودعایش را متوجه و مخصوص مؤمنین گرداند :
 من آمن منهم بالله واليوم الآخر : من آمن، بذل اهل است: بذل بعض از کل.
 چون رحمت خداوند شامل و عام است همه را روزی میدهد، ولی آنها که باختیار
 خود طریق کفر را پیش گرفته‌اند، بهره خود را کوتاه و محدود ساخته‌اند :
 قال ومن كفر فامتعه قليلا: امتاع، بهره‌مند نمودن است و بهره‌مندی غیر از داشتن
 مال و قدرت است. در مزاج منحرف کافر بهره از روزی محدود. بهمان بهره حیوانی
 است و بهره حیوانی نسبت به بهره انسانی که باجاذبه ایمان روزی را پیش می‌برد بصورت
 حیات و قدرت و نور درمی‌آورد، بسی اندک میباشد. و همان روزی اندک هم در مزاج
 کفر آنان مایه و کشش بسوی عذاب را فراهم می‌سازد :
 ثم اضطره الى عذاب النار : آن یکی نوشد شود نورا حد، این یکی نوشد شود
 بنخل و حسد .

دعای ابراهیم یا جابت رسید: شهر مکه در میان قبائل غارتگر عرب و دنیای پر آشوب
 آن روز پیوسته محل امن گردید چنانکه هیچ غارتگر و فاتحی بر آن دست نیافت.
 تنها درهای آن روز فتح مکه بروی پیامبر خاتم بازشد تا عهد ابراهیم را انجام دهد و
 آنرا از آلودگی شرك و بتها پاک گرداند. با آنکه بیت المقدس و دیگر شهرها و مراکز
 عبادت، پیوسته در معرض حمله فاتحین و خرابی خرابکاران بوده است، لطف
 خداوند و نفوذ معنوی این خانه در دلها و تاحدی دور بودش از نظرها منشأ امنیت
 آن گشت و از دسترس حوادث بدورش داشت. امنیت موجب رفت و آمد اموال تجارته
 و باراننداز ثمرات، پیش از اسلام و پس از آن گردید: «اولم نمکن لهم بلدا آمنا یجیبی
 الیه ثمرات کل شیء» ، سوره قصص .

اگر مانند عرفاء بلد آمن را تأویل نمائیم یا بنفوس ایمانی تعمیم دهیم، میتوان
 گفت: نفوس که در امنیت ایمان قرار گیرد از همه ثمرات معنوی قوا و ادراکات خود
 پیوسته و غیر محدود بهره میگیرد. ولی کافران بهر شان از اینگونه ثمرات محدود
 و منقطع است .

واذیرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل : از، در این آیه، و دینگر آیاتی
 که به آن آغاز شده، ظرف زمان و متضمن تنبیه و تذکر است. معنای یرفع «بالا می‌برد»
 از بناه نمیکرد یا میساخت، اعم است و اشعاری بی‌الا بردن مقام و بر آوردن مقصود نیز
 دارد. چنانکه پایه‌ها و قوانینی که «قواعد» در ماده و استوار است آنرا بسوی معنی و

عالم روح بالا میبرد. من البیت، بیان قواعد، یا من، تبعیضیه است. و اسماعیل، که با عطف مطلق و پس از تکمیل جمله آمده (بجای، یرفعان ابراهیم و اسماعیل) دلالت بر این دارد که: اسماعیل هم مستقلا و پیش از رفع قواعد، همه گونه با او یاری میکرد و دست اندر کار بود.

آیه ۲۸، سوره حج: « واذیوانا ل ابراهیم مکان البیت... » دلالت بر این دارد که مکان بیت با عنایت پروردگار و جستجو و تکاپوی دیوانه ابراهیم بوی نمایانده شد؛ مکانی بوده است در حدود خط استوا و از نخستین قطعه تکوین شده زمین، (رجوع شود بمقدمه کتاب بسوی خدا میرویم) آن سرزمینی را ابراهیم برای ساختن بیت می جست که از همه آلودگیها پاک و از دسترس تمدنهای مصنوعی و افکار و معلومات غرور انگیز و هیجان شهوات و آمال کاذب بدور باشد. دست تدبیر خداوند او را از شهرها و مراکز تمدن ریشه داری مانند بابل و شام و مصر و یابانها و دشت های سرسبز و خرم گذراند. در میان یابان شنزار حجاز و دور از مقررات بشری و حکومت های فردی و کاخ های طبقاتی - که همه زنجیرهای بر استعداد و پرده های بر فطرت آزاد بشرند - و در عمق دره ای که سلسله کوه های خشک آنرا احاطه کرده، مکان بیت را یافت. قطعه ای را یافت که پیش از پیدایش قطعات دیگر و راه افتادن آدمی، روی زمین مانند گوهر تابان می درخشید این تابش قرنها پیش از آن بود که در اثر قوانین نظامات بشری، دسته یا گروهی توده های مردم را ببندگی خود در آورند، و راه های امتیازات و ظلم و تجاوز را باز نمایند. سرزمینی که نور خورشید و ماه و ستارگان بر آن می تافت گویا نخستین تابش نور حیات بر آنجا بود؛ در آن روزگار اینکه نسیم بر دریاها میوزید و فرشتگان در اطراف زمین تسبیح میگفتند و رحمت خدا همه جا را فرا گرفته بود و هیچ حرکت و جنبشی از جنبندگان محسوس نبود، تنها اراده او بر همه موجودات فرمانروا بود، در حقیقت اولین نقطه ای بود که عرش رحمت و فرمان خدا در آن قرار گرفت.

امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاسمه، درباره گزیدن مکان اولین خانه خدا و اسرار اعمال و مناسک آن چنین میفرماید:

« آیا نمینگرید! چگونه خداوند سبحان، از آغاز جهان و زمان آدم علیه السلام تا آخرین مردم را دره مرض آزمایش آورده، بوسیله سنگهای روی هم چیده ای که نه زیان میرساند و نه سودی، نه می شنود و نه می بیند، آنرا بیت حرام خود و وسیله قیام خلق قرار داده، در سرزمین سخت سنگستانی و کمترین تپه های حاصلخیز خاکی، و تنگترین دره ها و دامنه های کوهستانی، در دل سلسله کوه های ناهموار، و ریگستان نرم و بی قرار، در بیابانهاییکه جز چشمه ها و چاه های خشک و کم آب و دهکده های پراکنده کم حاصل که بهره ای از آن بدست نمی آید و حیوان نافی پرورش نمی یابد، آنرا برپا ساخته: آنگاه آدم و فرزندانش را وادار کرد که روی خود را بسوی آن

گردانند و در برابر آن خضوع نمایند. این خانه مرکز رفت و آمد رهروان خدا جو و سر منزل کوچهای لبیک گو گردید، دلها نیکه ثمرات ایمان و معرفت باری آوردند و بهوای آن می پرند، از بیابانهای دور و دراز و صحراهای خشک و باز، و از دل دره ها و پیچاپیچ عمق جاده ها و سواحل منقطع دریاها بسوی آن کوی میروند تا چون باستانه آن نزدیک شدند کتف های خود را برای اظهار فروتنی در برابر آن بحرکت آرند و بانگ تهلیل و تلبیه را بلند سازند، ژولیده و غبار آلود، بر پاهای بی قرار، شتابان و حیران، باین سو و آن سو روند، در حالیکه جامه های گوناگون را پشت سر انداخته، موی سر و روی خود را رها کرده و چهره نیکوی خود را دگرگون ساخته اند. شگفتا! ابتلائی است بس بزرگ! امتحان نیست بس دشوار! آزمایشی است آشکار. آخرین وسیله تصفیه نفس و انقلاب درون است. خداوند این خانه و اعمال آنرا سبب رسیدن برحمت، و راه یافتن بسوی جنت خود گرداند. خداوند سبحان میتواند بیت الحرام و مشاعر عظامش را در سرزمین خرم و در میان باغستانها و نهرهای جاری قرار دهد، میتواند آنرا در قطعه ای از زمین برپا سازد که درختهای سبز و شاخه های رنگارنگش سر بهم کرده، و میوه های گوناگونش بزمین نزدیک شده و کاخهای با شکوهش در آغوش هم قرار گرفته، و ساختمانهای آن بهم پیوسته باشد، در دشت هائیکه مزارع گندم و حبوباتش چشم رباید، و مرغزارهای سرسبزش نشاط انگیزد، در دامنه های باطراوت و چشمه زارهای جوشان و جاده های آباد. اگر خداوند خانه خود را در اینگونه سرزمینها تأسیس می نمود، ارزش عمل و نتیجه کوشش بحسب سبکی امتحان ناچیز و اندک میگردید، و مقصود نهائی بدست نمی آمد. اگر سنگهای بنا و دیوارونمای آن از زمرد سبز و یاقوت سرخ و بلورهای نورافشان ساخته و پرداخته شده بود، باسانی شکوک در قلوب راه می یافت و سرعت در درون دلها رخنه می نمود و پایداری در برابر وسوسه های شیطان ضعیف میگردید و قدرت مجاهده و ارزش آن کاسته می شد، و مقاومت حق و زود خورد آن با باطل از میان میرفت و حکومت قلوب بدست شکوک و شبهات دست بدست می گردید. خداوند حکیم است که بندگان را بوسیله ابتلاء بشداید در معرض آزمایش می آورد، و بانواع مجاهده آنرا به بندگی و امیدارد، و با سختی های گوناگون امتحان می نماید، باشد که طغیان و خودسری از دلها برود و فروتنی و تسلیم در برابر حق در نفوس جایگیر شود. خداوند این امتحانات و شدائد را درهای گشوده می بفضول خود و راههای آسانی بفقو و مغفرت خود میگرداند.

آغاز این خطبه: « خداوند از آغاز جهان و زمان آدم... صریح است در اینکه این خانه پیش از بنا ابراهیم پایه ریزی شده، یا مکان آن مورد توجه بوده، آیه: « واذ بوأنا لبراهیم مکان البیت » نیز ظاهر در همین است، زیرا اگر مقصود تعیین مکانی برای خانه باشد تعبیر « هذه المكان، یا: مکانا للبیت » مناسبتر بود، روایاتی هم مؤید همین مطلب است.

ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم: این دعاء مطلق، که محدود بقول و نیت نیامده بخوبی حال و وضع این دو بانی را می‌نمایاند: دعائی است که خضوع و انقطاع آنها را آشکار مینماید و از راز دلشان برمیخاست و از زبانشان سر می‌زد. گویا آنها چنان در برابر عظمت و اراده حق مقهور بودند که کار بناء در نظرشان ناچیز بود و نامی از آن نمی‌بردند.

پذیرش هر چیزی باین است که پذیرا آن را جزء هستی خود نماید و مقصود پیش آورنده را منظور دارد. در این آیه مقصود از درخواست پذیرش، گویا اینست که پروردگار این بناء را مشمول ربوبیت: «ربنا» خود گرداند و به سنگ و گلی که رویهم چیده و در معرض فناء است صورت بقاء دهد و در پر توصفت ربوبیتش مانند ثابتات عالم شود و منشأ تربیت خلق گردد.

این درخواست که از ضمیر سراسر اخلاص بحق و رحمت بر خلق برمیخاست در پیشگاه خداوند پذیرفته شد: چنانکه نه عصیبت جاهلیت و رقابت قحطان و عدنان بنیان آنرا متزلزل ساخت و نه تاریکیهای شرك بر آن پرده نسیان پوشاند، بلکه پیوسته چراغ هدایت و رهنمای توحید در ظلمت جاهلیت عرب و جهان بود و پرتو آن در هر گوشه و کنار جهان می‌تابید و معابد و مساجدی بنام خدا و بادستهای با اخلاص تأسیس گردید.

آری حکمت خداوند دعای ابراهیم را اجابت نمود و آن خانه ترکیب یافته از سنگ و گل را در برابر عوامل انهدام نگهداشت و بان صورت بقاء بخشید، با آنکه موجبات از میان رفتن و فناء آن در داخل و خارج جزیره ازهر بناء محکمی بیشتر بود، زیرا پاسداران آن در داخل تنها قبیله عدنان بود که اولاد اسماعیل و وارد بودند، همین پاسداری میراثی بآنها برتری و سروری بخشیده بود، از این رو دیگر اعراب متعصب و امتیازجو نمی‌باید باین برتری و سروری قبیله عدنان تن دهند، یهود هم (فرزندان اسحاق) که در قسمتی از جزیره نفوذ اقتصادی داشتند قبیله خود را تنها بیت المقدس میدانستند و از نفوذ معنوی و روی آوردن مردم بکعبه، برای قبیله و مرکزیت خود بیمناک بودند (چنانکه درباره تغییر قبیله آنسرو صداها راراه انداختند، که خواهد آمد، و در تورات از بناء بیت بدست ابراهیم و اسماعیل و کعبه نامی دیده نمی‌شود). در خارج جزیره هم هر يك از دو دولت بزرگ رم و ایران میکوشیدند که عرب را مقهور خود سازند و توجه آنها را بسوی خود کشانند

چنانکه رومیان اعراب شام را تحت نفوذ خود و یکپوش مسیحی درآوردند و پادشاه حبشه و یمن برای ویران کردن کعبه سپاهی با پیلان جنگی بسیج کردند، که داستان شکست و فناء آنها را سوره قبل تذکر داده، و عرب، سال این پیش آمد را مبدع تاریخ گرفت، و با دشمنی‌هایی که مشرکین با دعوت اسلام داشتند، این واقعه را انکار نکردند؛ دولت ایران هم برای از میان بردن تمرکز عرب که اطراف این خانه بود همه گونه می‌کوشید. با همه این عوامل دینی و سیاسی، شکوه و قدرت معنوی این خانه پیوسته رو با افزایش شد و در خلال این قرون همیشه مرکز طواف کنندگان، و اطرافش محیط امن و اصول مناسکش برپا بوده.

گویند ساختمان بت بزرگ که در نام داشته بالباس احرام بوده. شبیه همین لباس در پیکر مجسمه‌های خدایان مصر و هندوچین مانند: «پیکره کنفیوس، و لاوتز» دیده شده، بعضی حدس می‌زنند این لباس احرام، مانند طواف صابین و یونانیها، از آداب ابراهیم خلیل اقتباس شده است. هر چه بوده، آنچه مشهود است همین است که این خانه و حریم و اصول مناسک آن محفوظ ماند، با آنکه خانه قدسی مانند بیت المقدس چندین بار بدست فاتحین هتک و سوخته و ویران گردید!

ربنا واجعلنا مسلمین لك... این درخواست و دعاء تا آنجا که باراده و اختیار ابراهیم مربوط بود در نفس او و اسماعیل تحقق یافت، نیش از خدا اختیار که توفیق کامل و همیشه باشد مربوط بعنایت خاص پروردگار است تا یکسره روی آنها را از غیر برگرداند و تسلیم حق نماید؛ و نیز این دعاء تذکر است از هدف غائی این بناء. گویا این نیت و درخواست آمیخته با آب و گل این ساختمان است و روح بانیان را در این صورت مجسم میگرداند، تا در تکمیل بناء و مناسک و آداب آن خود دو فرد کامل و شاخص اسلام و از هر دو تسلیم اراده و اجراء کننده امر خدا شوند و از ذریه او پیوسته مردمی همفکر و هم‌آهنگ و بتعام معنی مسلم تربیت شوند تا مانند همه پدیده‌های جهان از ذرات تا کرات در محور حق و عدل بگردند: «ومن ذریتنا امة مسلمة لك».

همینکه شعور و عقل فطری هشیار شد و شعاع صفات بر آن تابید و چشم آن را گشود اولین مرتبه عقیده را می‌سازد. و چون قلب بآن حقیقت عالی گرائید رو بایمان پیش می‌رود. و چون جاذبه توحید و صفات، سراسر خلال نفس انسانی را فراگرفت و همه قوا و عواطف و غرائز را تحت اراده خود آورد و بآن سوی گرداند، اولین مرتبه تسلیم است. و چون همه مقاومتها و جنبش‌های مخالف از میان رفت اسلام کامل تحقق مییابد. گویا

همین مورد درخواست ابراهیم و اسماعیل برای خود و بعضی شایسته‌گان از ذریه بوده است. و این معنای اسلام آخرین مرتبه کمال توحید است. چنانکه اسلام و تسلیم ظاهر در برابر حکومت و شریعت اسلام اولین مرحله آنست.

ابراهیم پس از درخواست اسلام، ارائه مناسک را از پروردگار میخواهد :

و ادنا مناسکنا . نه تعلیم آن را که تنها در ذهن دریافت شود بلکه میخواهد تا جزء بجزء عبادات و محلهای آنرا نشان دهد. یا چنان تعلیم دهد که مانند دیدن باشد. بنابراین از آغاز تأسیس بیت همه مناسک بر طبق دستورات پروردگار بوده و ابراهیم بآن متعهد گشته است. این مناسک، از طواف و سعی شروع می‌شود و بقربانی که رمز اسلام کامل است تکمیل می‌گردد. هر یک از این مناسک از طواف، سعی، وقوف عرفات، مشعر، رمی، ذبح، رمزیکی از مراتب تکامل در توحید میباشد، ولی همه آنها از جهت تعبد، تکمیل اسلام است زیرا معنای عمل تعبدی همین است که مکلف آنرا از جهت فرمانبری انجام میدهد و هر چه تعبد بیشتر شود اصل فرمانبری از پروردگار در روح متعبد محکم تر میشود و اسلام همه نفس او را فرامیگیرد و به تعبیر دیگر قوا و انگیزه‌های نفسانی او تسلیم حق می‌گردند. از این جهت در انجام عبادت اگر اندکی توجه از تعبد خالص و فرمانبری برگردد، مانند توجه به جلب نفعی یا دفع ضرری، چون حقیقت و روح عبادت تحقق نیافته، باطل است. شاید بهمین جهت همه اسرار عبادت بر همه مجهول است و آنچه بر اندکی معلوم است نباید در نیت و تعبد مورد توجه باشد، تا تعبد، بکمال اسلام رساند یعنی اسلام بسیط اولی بر همه قوای نفس گسترش یابد و همه افعال و اعمال را در جهت قرب و کمال تنظیم نماید. با اینگونه تعبد و تسلیم، سرپای فکر و نفس و عمل مقهور و محکوم اراده حق می‌شود. پس از آن رحمت و لطف پروردگار، مسلم را بسوی خود میکشاند و از جاذبه‌های مخالف میرهاند و از جانب خداوند توبه‌اش فرامیگیرد :

و تب علينا انك انت التواب الرحيم . بنابراین این سه دعاء : «درخواست اسلام،

ارائه مناسک، پذیرش توبه» مرتبط با هم و سابق مقدمه و پایه لاحق و لاحق مکمل سابق است، بهمین جهت در يك آیه و پس از يك رینا، آمده است. گویا مراتب صعودی تسلیم

وتعبد وتوبه صورت دیگریست از راه برگشت بسوی بهشت وموطن نخستین آدمی که از آن هبوط یافته .

ربنا وابعث فیهم رسولا منهم يتلو علیهم آیاتك و يعلمهم الكتاب والحکمة ویزکیهم؛ این آخرین دعاء ابراهیم ، و نشان دادن مقصود نهائی از ساختمان ظاهر و با سازمان باطن بیت است تا در شعاع اطراف آن و پرتو مناسک آن و از میان ذریه‌های که از هر چه روی گردانده و بحق روی آورده و تسلیم شده باشد، پیمبری انگیزنده شود و قیام نماید تا عقول و نفوس مستعدی را با تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه، بشمر رساند. طلب فراهم شدن ذریه مسلمه‌ای پیش از بعثت رسول، گویا برای آماده شدن زمینه نفوس آن ذریه برای بعثت چنین رسول است تا اسلام فطری آنها را تکمیل نماید و باشعاع آیات و تزکیه نفوس بذکر کتاب و حکمت را در افکار آنان برویاند .

مقصود از آیات، یا کلمات و عباراتی است که نشانه‌های پروردگار است، یا آیات و نشانه‌های هستی است که بصورت تعبیرات و کلمات رسا درآمده . تلاوت آیات برای آنست که چشم عقل و دید باطنشان باز شود. اگر معنای کتاب امور ثابت و واجب باشد مقصود فراگرفتن قوانین و احکام و قدرت اجتهاد در آنست . این معنا مناسبتر است از تعلیم نوشته یا نوشتن. آنچه از دانشهای عمومی که مقدمه یا موجب تحکیم آراء و عقاید و ثبات خویهای پسندیده و تنظیم راه زندگی شود حکمت است. حکیم کسی است که آراء و عقایدی محکم و خلل ناپذیر داشته باشد چنانکه شبهه‌ای در آنها راه نیابد و متزلزل نشود. قرآن که سرچشمه حکمت و راهنمای بسوی آنست با تلاوت و تصرف آیات آن، اصول توحید و معاد و فضائل خلقی و آراء تکلیفی و عملی را تعلیم میدهد و ریشه‌های آنها را محکم میگرداند. در حقیقت بدون نفوذ و تصرف آیات، فراگرفته‌ها و معلومات، مقداری تصورات و تصدیقیات بی‌مبداست که پایه‌ای برای تزکیه و تکامل و ثبات نمی‌گردد. آنچه فرد و اجتماع را محکم و رشید و ثابت میدارد همان آراء و عقاید محکم و تزکیه نفوس از رذائل، و اجتماع از اراذل میباشد.

چون تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس مقصود نهائی و علت غائی این بعثت است، همه دستورات و قوانین و احکام و بیان حدود و حقوق برای ایجاد محیطی

است که بذره‌های استعدادها رشد کند و بره‌های علم و حکمت آورد و شاخه و برگ آنها بر سر دیگران سایه افکند و نفوس از کینه‌ها و عقده‌ها و شهوات پست پاک شود، و دنیائی مصفی و نورانی پدید آید.

انك انت العزيز الحكيم : این پیمبر گرامی با اتکاء بعزت قاهر خداوند و اتصال بحکمت لایزال او بپاخاست و امتی پدید آورد که متکی باین دو صفت (عزیز و حکیم) بود ؛ از قدرت باطنی عزت بخش و حکمت جوی خود نیرو گرفت و شکوفان شد. چنانکه با نداشتن هیچگونه وسائل مادی و محیط مساعد راه صلاح و اصلاح را دریافت و بدیگران آموخت. تلاوت آیات نفوس را با این دو صفت مرتبط و متصل نمود ، و با این اتصال قوای ساکن درونی بکار افتاد و موانع باطنی و مقاومتها و جمود عرب متعصب و قدرتهای مجبوز درهم شکست: «انك انت العزيز الحكيم» .

این آیات با تمبیرات بلیغ و فنی و اعجاز مخصوص، چنان ابراهیم و فرزندش را در حال بناء بیت می نمایاند که گویا چهره آن دو تن را می نگریم و صدای آنها را می شنویم و راز درونی و اندیشه‌های آنها را روشن درک می کنیم ؛ تصویر جان دار و مؤثری از ابراهیم و اسماعیل پس از قرن‌ها در چشم ما متمثل است ؛ گویا ابراهیم با چهره نورانی و موی سفید دامن بکمر زده و دست از آستین بر آورده و پایه‌های خانه خدا را بالامی آورد و سنگهای نخستین بناء توحید و اسلام را روی هم می چیند . فرزندش اسماعیل همان وارث فکری و معنوی او که سر فرمان خدا نهاده و در برابر اراده اش تسلیم شده، پیدرش کمک می کند . این دو در میان وادی خاموش و سلسله کوه‌های مکه و زیر تابش آفتاب آن ، زمزمه‌ای دارند که از خلال مکان و زمان و در جهات مختلف جهان پخش میشود: گویا ابراهیم را می بینیم که بالای دیوار ایستاده و اسماعیل سنگهای سیاه براق را که خطوط دوره‌های گذشته تکوین و اسرار حوادث زمین بر آن نقش بسته پایه بناء نزدیک می نماید، این پدر و پسر با همان چشم جهان بینی خود گذشته و حال و آینده جهان را می نگرند. يك نظر بجهان بزرگ و عالم بالا دارند، همان جهانی که سراسر تسلیم مشیت ازلی اوست و پیرامون اراده حق میگردد، نظری بدنیای آدمی دارند که همه در بند بندگی و ذلت عبودیت غیر خدا گرفتارند ؛ بندگی اوهام و شهوات و تقالید، بندگی بت‌های خود ساخته، بندگی حکومتها. توده‌های بشر را این بندگی‌ها بزنجیر کشیده و پروبال عقل و دست‌وپای اراده آنها را بسته و سرها را بزیر آورده و زانو‌ها را خم ساخته است. کشاورز و کارگر اسیر و بنده سرمایه پرست، هر دو بنده سپاهی، هر سه بنده رسوم و عادات بشری و حکام و زعماء، و آنها بنده شهوات و اوهامند. هر جا چشم می اندازند مردم را در زنجیرهای عبودیت می نگرند.

نظر امیدبخشی هم بآینده دارند که با تأسیس این بنا و تنظیم مناسک آن شاید محور اراده خلق بسوی خالق برگردد و بندیها بندهای بندگی غیر خدا را بگسلانند . همانسان که طفل شیرخوار با ناله و نگاههای استزحام و عاجزانه و حرکت دست و پا و گرداندن چشم ، دل مادر را ازجا میکند و عواطفش را معطوف خود میگرداند و حواسش را جلب می نماید و غده های پستان را بکار می اندازد ، ابراهیم و اسماعیل برای بقاء و بثمر رسیدن این مؤسسه و نجات خلق و تسلیم کامل وجه و تکمیل مقصودشان ، عنایات و توجه پروردگار را با تکرار کلمه: «ربنا» جلب می نمودند. خداوند هم دعاهای خالصانه و همراه با کوشش آنها را اجابت نمود و این خانه را با شرافت و احترام مخصوص بخود ، حفظ کرد و همواره در قرون تاریک جاهلیت و پس از طلوع اسلام این خانه و مناسکش راهمی برپاداشت و دلهایی را بسوی آن و طواف در گرد آن پیوسته کشاند و از پرتو آن در هر گوشه و کنار جهان مساجد و معابد توحید برپا گردید .

آخرین دعای ابراهیم درباره نتیجه نهایی خانه، در بشت پیامبر گرامی اسلام و نهضت مقدس او محقق شد که خود میفرمود. *انادعوة ابي ابراهيم وبشارة عيسى*، آن معلم دوره نهایی و تاباننده آیات خدا و آموزنده کتاب و حکمت و تزکیه کننده نفوس، از کنار همین خانه و در میان ذریه ابراهیم برخاست و روی مردمی را در فواصل شبانه روز و هنگام طلوع و زوال و غروب آفتاب، از مراکز قدرت او هام و هواها بسوی این خانه برگرداند و آنها را در یک صف منظم الهی در آورد. چنانکه همواره در خلال تاریخ از زبانها و دلهای پاک پیروان بحقش آیات وحی بر نفوس مستعدی تلاوت می شود تا از کدورتها و تقالید ناروا و محدود کننده و ردائیل پاکشان سازد، تا بر حسب استعدادهای نفوس حکمت های جهان و حقایق ثابت وجود در آنها منعکس شود و عقاید محکم و ایمان پایه گذاری گردد.



کیست که از آئین و راه و روش ابراهیم روی گرداند؟ جز کسیکه خود را سبک گیرد، او را بر آستی در دنیا بر گزیدیم و او در سرای دیگر از شایستگان است.

آنکاه که پروردگارش باو گفت تسلیم شو، گفت یکسره تسلیم پروردگار عالمیان شدم.

ابراهیم فرزندان خود را باین آئین توصیه کرد و همچنین یعقوب: ای فرزندان من، خداوند این آئین را برای شما گزیده پس زندها که بمیرید! مگر آنکه همه شما باید مسلم باشید.

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ قَوْلِ اِبْرَاهِمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ
وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ
لَيَسِّنُ الْمُجْرِبِيْنَ ۝

اِذْ قَالَ لَهٗ رَبُّهٗ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝

وَوَهَبْنَا بِهَا اِبْرٰهٖمَ بَنِيهٖ وَيَعْقُوْبَ يٰٓاِبْنَةَ اِنَّ اللّٰهَ
اصْطَفٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوْتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ ۝

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ
لِيُنِّيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ
وَاللهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُهُمَا وَإِجَادًا
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۲۹﴾

آیا در آن زمان که مرگه یعقوب فرارسید
شما حاضر بودید؟ آنگاه که به پسران خود گفت
پس از من چه میپرستید؟ گفتند: خدای تو و
خدای پدران تو ابراهیم و اسحاق را می پرستیم
همان خداوند یگانه و ما تسلیم او هستیم.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَرَخْمًا
كَسَبَتْمْ وَلَا تَسْأَلُونَ عَنَّا كَأَنَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۰﴾

این امتی است که جای خالی کرده و در گذشت،
برای اوست آنچه کسب کرده و برای شما
است آنچه کسب کرده اید و از آنچه آنها انجام
میدادند بازخواست نمی شوید.

شرح لغات :

یرغب ، از رغب ؛ بان دل بستگی یافت و آن را خواست و پسندید ، از آن رغبت کرد ؛
از آن روی گرداند و ناپسندش آمد.

سفه ؛ ناچیز و سبک گرفت ، خوار کرد ، بهره اش را نادیده گرفت.

اصطنعی ؛ او را پاک و خالص کرد و گزید. از صفا ؛ پاک کردن از کدورت ، خالص

ساختن .

امت ؛ مردم هم قصد وهم قدم .

خلت ؛ در گذشت ، جای خالی کرد .

ومن یرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه ؛ ملت ابراهیم همان راه و روشی بود که
ابراهیم را گزیده و برتر داشت و بمقام امامتش رساند. از ابتلای بکلمات و تکمیل آن و
نیل بمقام امامت و تسلیم کامل باراده خداوند. راز ملت ابراهیم در بنای بیت و مناسک
آن ظاهر شد و برای همیشه ثابت گردید و آن ملت در کلمه جامع اسلام در آمد که معنای
حقیقی آن، همان معنا و حقیقتی می باشد که مقصود این آیات است؛ تسلیم بتمام معنا،
قوای باطنی بعقل ایمانی و تسلیم عقل بخواست خدا، تسلیم به آنچه در راه حق پیش آید،
تسلیم بدستورات و قوانین الهی. این اسلام است که ارزش انسانی را بالامی برد و بهر انسانی
مانند ابراهیم شخصیت ثابت و مستقیم و مطمئن می بخشد . اگر انسان تسلیم بحق نشد
نمی تواند از استعدادها و قوای خود بهره برداری نماید و پیوسته در معرض تمایلات مختلف
قرار می گیرد و مورد بهره برداری دیگران می شود و خود بی پایه و بی مایه می گردد :

الامن سفه نفسه .

پس از مبین شدن شخصیت ممتاز ابراهیم و راه و رسم او، این سؤال و استفسار انکاری و تنبیهی برای هر انسان هشیاری که بخواهد ارزش و شخصیت خود را احراز کند پیش می‌آید : «ومن یرغب عن ملة ابراهیم ؟ !» هیچ انسان ارزنده‌ای از این راه و روش روی گردان نیست. کسانی از راه و روش ابراهیم اعراض می‌کنند که خود را بی‌ارزش و سبک گرفته باشند : الامن سفه نفسه !!

ولقد اصطفیناه فی الدنیا... هر اندازه اعراض از ملت ابراهیم سفه انگیز است و نفس انسانی را دستخوش اضطراب می‌سازد و هستی آنرا رو بفرنا میبرد، پیروی از ملت ابراهیم، موجب برتری و گزیدگی و صفا و بقاء و روشنی می‌شود، چنانکه ابراهیم را جوازب و عوامل حق از میان قوای نفسانی پست و دنیای عمومی برتر آورد و مصفی ساخت، و شخصیت گزیده‌وی را تحقق بخشید .

در کلمات و تعبیرات و آهنگ این کلام دقت شود : ولقد، اشاره به تحقق یافتن حقیقت اصطفاء است . نسبت اصطفاء بجمع متکلم، و آهنگ زبرهای متوالی و لقد اصطفیناه، بالا آمدن و گزیده شدن ابراهیم را با امیداد نیروهای الهی مینمایاند. پس از حرکات و صداهای زبرین ولقد اصطفیناه، حرکت و صدای کسره «زیر» فی الدنیا، نمایاننده ظرف دنیا و قوای پست نفسانی است که ابراهیم از آن بالا آمد و گزیده شد. این جمله کوتاه نمونه تمثیل اعجازی قرآن است که در برابر چشم، وضع روحی ابراهیم و خلاصی او را از جوازب نفسانی و برتر آمدن و مصفی شدنش را با حرکت و حیات و فعل و انفعالهای نفسانی مجسم می‌سازد. پس از گذشت از این مرحله، آنگاه توجه را به مقامات برتر ابراهیم، در مقام قرب حق و عالم بالاتر و در جایگاه نفوس و عقول عالیه بر میگرداند . در آن عالم و جایگاه‌هایی که برای بیشتر مردم درك شدنی نیست کلمه جامع آن همین است :

وانه فی الآخرة لمن الصالحین .

آنگاه قرآن توجه ما را بمبدء و منشأ این گزیدگی و مصفی شدن «اصطفیناه» در دنیا و آن شایستگی در آخرت بر میگرداند، تا این حقیقت را از یاد نبریم :

اذقال له ربه اسلم . نخستین منشأ این گزیدگی و کمالات همان ندای پروردگارش بود که ابراهیم آنرا از ضمیر خود شنید، آن نداء دعوت و بانگ ربوبیت خاص او بود: «ربه» . این ندای ربوبی خاص، چشم باطن او را گشود و بر ترش آورد تا تسلیم ربوبیت عامش کرد :

قال اسلمت لرب العالمین .

بنابر این ملت ابراهیم و گزیدگی او از همان تسلیم ربوبیت خاص و عام آغاز گردید . مانند گوهری که بدست تربیت سازنده تسلیم می شود و از آلودگیها میرهد و شفاف و تابان می گردد، ماده نفتی که تصفیه شود ، نور و حرارت از آن می خیزد. هر يك از مواد پراکنده بیجان و بی رونق و حرکت ، همینکه تسلیم قوای حیاتی نباتی یا حیوانی گردید مصفی می شود و بالا می آید و شایستگی هر مقام برتری را می یابد.

وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب: این آئین و راه کمال و ارزش انسانی را که ابراهیم خود مؤسس و خود پیرو آن بود به فرزندان، و پیوسته پدران عالیقدر فرزندان دلبنده خود و پیمبرزادگان، وصیت می کردند. ابراهیم و یعقوب با توجه خاصی آن سرمایه باقی سعادت و خلاصه آئین و رسالت را به فرزندان خود تحویل میدهند و با تعبیری پر از مهر و عاطفه پدری، به آنها گوشزد میکنند: خداوند از میان اوهام و اندیشه های درهم و برهم بشری که قرنهای با فطرت حق جوئی و دینداری آمیخته شده بود ، آئین حق را تصفیه کرده و برای شما برگزیده است :

یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین : شما باید با پیروی از ملت و آئین پدران خود بمقام اسلام برسید. و اگر مانند پدران خود زودتر باین مقام رسیدید، بکوشید تا در پایان عمر، جواذب و علاقه های مختلف شما از دنیا سست و بریده شود و مانند میوه و بندر رسیده، ای که تسلیم طبیعت و عوامل حیات می شود و زندگی نوین و افزاینده ابراهیم را آغاز میکند، شما تسلیم حق شوید :

فلا تموتن الا و انتم مسلمون. عطف یعقوب به ابراهیم ، با فاصله ، بنیه (بجای : و وصی بها ابراهیم و یعقوب) و بدون ذکر پدر یعقوب «اسحق» با بلاغت خاصی میرساند: که این پدران هر يك مستقل و جداگانه فرزندان خود چنین وصیت می کردند .

اضافه اله «الهك» واله آباءك» برای اشعار باین است که: نخستین داعی بتوحید در دیای شرك و اوهام و عبادت خدایان خود ساخته و مختلف، همین ابراهیم و فرزند او بودند. اکنون برای تأکید این وصیت و اقامه حجت بر اهل کتاب، یعقوب را در حال مرگ، آنگاه که چشم بعالم بقاء می‌گشاید و از دنیا چشم می‌پوشد مینمایاند:

ام كنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت ! اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی ؟ ام، استفهام انکاری و برای تعظیم و تمثیل و تقریر است: یعقوب را در حال احتضار مینمایاند که فرزندانش پیرامون وی را گرفته و چشم باود دوخته‌اند تا آخرین وصیتش را بشنوند، و آن را بکار بندند، او در همان حال لب می‌گشاید و آهسته با کلمات بریده و کوتاه و صورت استفهام، (به تحمیل) از فرزندان خود می‌پرسد: «ما تعبدون من بعدی؟».

فرزندان مقصود پدر را درمی‌یابند و تعالیم عمرانه او را بیاد می‌آورند و با کلمات جامع و سریع جوابش را می‌گویند، تا آسوده خاطر چشم بر هم نهد و ببقا ملت و آئین پدران خود در میان فرزندانش مطمئن گردد:

قالوا نعبد الهك واله آباءك ابراهیم واسمعیل واسحق الهی واحدا ونحن له مسلمون.

این بود راه و روش و آئین پیمبران گذشته:

لكل امة قد خلت. همه دريك راه و رویك مقصد و داعی بيك دعوت بودند. اینها وظیفه حیاتی خود را چنانکه باید انجام دادند و درگذشتند و میدان زندگی را برای آیندگان وا گذاشتند، تا آیندگان چه کنند؟ این مطالب را از کلمه: امة، و خلت، باید استفاده کرد.

این بازماندگان باید راه و روش آن گذشتگان را پیش گیرند و دعوت و وصیت آنها را بپذیرند و انجام دهند. اینها با نسبت فرزندی و اسم و عنوان، اعمال و رفتار آنها را نمیتوانند بیای خود گذارند و همین‌ها را موجب برتری و امتیاز خود پندارند:

لها ما كسبت و لكم ما كسبتم، كسب و محصول كوشش آنها برای آنها است و بخودشان تعلق دارد و همچنین مكسبات شما. و چنانکه آن گذشتگان مسؤول اعمال شما نبودند، شما فرزندان هم مسؤول اعمال آنها نیستید:

ولا تسئلون عما كانوا يعملون.



گویند: یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید، بگو: چنین نیست، بلکه آئین ابراهیم را باید پیروی کرد که بسوی خدا برگشت . هیچگاه از مشرکین نبود .

گوئید : بخداوند و آنچه بسوی ما فرود آمده، و آنچه بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیمبران از جانب پروردگارشان آمده ، همه اینها ایمان آوردیم و در میان هیچک از اینها فرق نمیگذاریم و ما تسلیم خداوندیم.

اگر اینها بسان آنچه شما بآن ایمان آورده اید ایمان آورند، در حقیقت هدایت یافته اند، و اگر روی گردانند تنها اینها هستند که در حال تفرقه و جدائی بسر میبرند. پس بهمین زودی خداوند تورا از شر آنها نگاه میدارند، او است خداوندی بشنوا و دانا .

ملت ابراهیم همان رنگ آمیزی خدائی است، و نیکوتر از خداوند از جهت رنگ آمیزی کیست ؟ و ما همان پرستندگان او هستیم .

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرًا تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ⑤

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن نَّبِيِّهِمْ لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ رَبِّي وَتَمَنَّىٰ لَهُمُ الْمُسْلِمُونَ ⑤

فَإِنِ امْنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ تَسِيكَفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ⑤

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً زَوْجُنْ لَهُ عِبَدُونَ ⑤

شرح لغات :

حنیف: مایل ، مستقیم ، متمسک باسلام ، پیرو آئین ابراهیم .

الاسباط : جمع سبط : فرزند فرزند ، قبائل یهود . از این جهت که همه آنها فرزندان یعقوب بودند .

شقاق : مصدر شق : شکستن ، از هم گسیختگی .

صبغه : بکسر وفتح صاد : نوعی رنگ آمیزی ، ملت و آئین از آن جهت که آدمی را

برنگ عقیده و اخلاق خاص در میآورد .

وقالوا کونوا هوداً او نصاری تهعدوا . آیات قبل گوهر آئین خدائی را در شخصیت و امامت ابراهیم و در بنای خانه توحید و مناسک آن ، روشن کرد و نتیجه نفسانی و زیان آور اعراض از ملت ابراهیم ، وصیت پدران را بفرزندان ، بی اثر بودن نسبت فرزندان پدران را ، بیان نمود . اینها که خود را پیرو ابراهیم میدانند آن آئین پاک و الهی را مسخ کرده و از عصیتها و غرورها و تشریفات و تقالید ، عناوین و نامهایی ساخته و راه هدایت را در زیر این نامها و عنوانها می شناسانند . از این رو در برابر دعوت اسلام که همان ملت ابراهیم و آئین پیامبران گذشته است ، میگویند باید یهودی یا نصرانی شد تا هدایت یافت . و همچنین هر گروهی دین خود را بحق و دین دیگری را باطل و کفر می شمارد .

گویا سکوت از ذکر فاعل قالوا ، اشاره به بی ارزشی این گویندگان و کوتاه نظری آنها است . از امر « کونوا » که دلالت به برتری آمر دارد چنین بر می آید که این دعوتها و دستورهای غرور انگیز از طرف سران و پیشوایان گمراه کننده میباشد . توای پیامبر این مطلب را اعلام نما که آئین حق و یالوده همان آئین ابراهیم است که از هر باطل و باجفی روی گرداند و در راه مستقیم خدائی بود و به هیچ وجه شرك نیاورد :

قل بل ملة ابراهيم حنيفا وماکان من المشرکین . ابراهیم را حنیف گویند برای اینکه از کفر و شرك روی گرداند و بتوحید فطری روی آورد و در راه آن مستقیم بود زیرا معنای حنیف شخص مایل از راه هموار شده ی عمومی ، بطرف راه حق و مستقیم است . بعضی حنیف را بمعنای حاج گرفته اند ، از این جهت که بیت الحرام و مناسک آن مظهر و حافظ آئین ابراهیم میباشد ، یا مقصود از حاج قاصد راه خدا است . پیش از اسلام بعضی از عرب چون خود را پیرو ملت ابراهیم می پنداشتند با آنها حنفاء و آئین آنها را « حنیفیه » می گفتند .

این آیه برهانی بصورت جدل است : یا ملت پاک و یالوده بشرك ابراهیم ، طریق حق و هدایت است . یا آنچه شما اهل کتاب بصورت دین در آورده اید ؟ چون قبول دارید که آئین ابراهیم طریق هدایت است ، پس نامهایی که آئین را با آنها محدود کرده اید و ساخته های شما باطل و گمراهی است .

اکنون، پس از ارائه آئین حق و ابطال دعا و آداب مسلمانان باید ایمان توحیدی خود را بتفصیل اعلام دارند :

قولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم و ... چون ایمان خالص بخداوند و ایمان بآنچه بر خاتم پیامبران نازل شده یگانه پایه و معرف و مقیاس ایمان بدیگر پیامبران است ، در آغاز این اعلام و جداگانه ذکر شده . گویا از این رو از ایمان به شخص پیامبر گرامی اسلام نام برده نشده تا بنمایاند که شخصیت فردی آنحضرت فانی در اراده خدا ، و ما انزل است و او خود جز آئینه نمایاننده وحی همه پیامبران و دعوت آنها نیست . تکرار «وما انزل» و نسبت آن به ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و حدت وحی و اصول دعوت آنها را میرساند زیرا آنان نخستین داعیان باصول توحید و تسلیم باراده خداوند بودند . تغییر تعبیر از «ما انزل» به «ما اوتی» اشاره ، به کتب و احکام و آیاتی است که به پیامبران صاحب کتاب داده شده است . بنا بر این اگر ایمان بتوحید خالص و محکم ، و آنچه بر خاتم پیامبران نازل شده نباشد ، ایمان بدیگر پیامبران و آنچه بر آنها نازل شده پایه درست و برهان روشنی ندارد و چهره واقعی پیامبران گذشته و اصول دعوت و کتاب آنها چنانکه بوده آشکار نمیکردد . از ایمان اجمالی و کلی به ما انزل ، ایمان تفصیلی به احکام و کتب پیامبرانی بخصوص چون موسی و عیسی و عموم پیامبران ، برمیآید .

اینها همه از جانب پروردگار و برای تربیت خلق برانگیخته شدند :

و ما اوتی النبیون من ربهم . آنگاه ما مسلمانان باید اعلام داریم که در میان کسانی که دارای رسالت و آیات حقند جدائی نمی اندیشیم و همه را از جانب خدا میدانیم و مانند پیروان دیگر ادیانیکه آئین خدائی را بر تنگ تعصب قومی و قبیله‌گی در آورده و دین را وسیله جدائی ساخته و پیامبران را در مقابل هم قرار داده اند ، نیستیم ، و از اسلام خاص باسلام عام گرانیده ایم :

لا نفرق بین احد من رسله ونحن له مسلمون .

فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا . ایمانی میتواند حدود را فروریزد و طریق هدایت را باز نماید که خود در ظرف حدود قومی و ملی و از این قبیله ، محدود

بباشد. این ایمان همانستکه شما مسلمانان باید اعلام نمائید. پس اگر اینها هم بمثل ایمان شما و آنچه شما بآن ایمان آورده‌اید ایمان آرند هدایت یافته‌اند و اگر دین را بعنوان حدود قومی و عصبیت و خود خواهی گیرند، پس بنام دین تنهاراه تفرقه و اختلاف انگیزی را میجویند :

وان تولوا فانما هم فی شقاق . بنا بر این کلمه «مثل» چنانکه بعضی تصور کرده‌اند زائد نیست ، مثل برای تمثیل و نمایاندن ایمان آزاد و پاک از تعصبات استکه در وجود مسلمانان پاک سرشت و روشندل و مورد خطاب تحقق یافته است . و نیز مشعر بر تسامح و وسعت و لطف دعوت قرآن میباشد : همینکه رنگهای خود ساخته را زائل کنند و مثل شما ایمان آرند بسوی دریافت حق براه افتاده‌اند. پس اگر کلمه «مثل» نباشد نمونه‌ای ارائه نشده و اهل کتاب میتوانند بگویند : ما هم بهمته پیمبران ایمان داریم ! با آنکه ایمان ظاهر آنها که در باطن تفرقه انگیز است مثل ایمان واقعی مسلمانان نیست . مسلمانان که باید جز رنگ خدائی داشته باشند و باید تابع حق باشند همان کشف حق و توحید، آنها و دیگر مردم حقجورا بهم هرچه بیشتر می‌پیوندند، و آنها که دین را بر رنگ طبایع خود درمی‌آورند خواه نخواه راه تفرقه را می‌پویند. و چون رو بتفرقه و اختلاف میروند قوای خود را متلاشی میکنند . بنا بر این اصل نفسانی و اجتماعی ، خداوند مسلمانان را از شر و کید آنها مصون خواهد داشت :

فیکفیکهم الله وهو السميع العليم . چه خداوند بگفتگوهای زیر پرده آنها شنوا و بالندیشه‌های باطنی آنها دانا است .

صیفة الله ومن احسن من الله صیفة ونحن له عابدون: صیفة الله، با اعراب فتحه ، بیانی برای ملت ابراهیم یا مفعول فعل محذوف مانند: نرید و تبع، است. و با اعراب ضمه خبر از برای «هی یاتلک» میباشد .

منشأ اختلاف و امتیاز افراد و قبائل و ملل عقاید و سننی است که بزرنگ دین و آئین زندگی درمی‌آید . تعصبات و غریزه امتیاز جوئی ، هرچه بیشتر اینگونه همیها را پررنگ می‌سازد. این رنگهای همیها مانند رنگهای اجسام طبیعی استکه بحسب ساختمان

هر جسمی نور بسیط را تجزیه میکند و بصورت رنگ مخصوص و متمیز خود میگرداند. ملل و پیروان ادیان هم باید مانند پیمبران و پیشروان، تسلیم نور مطلق حق شوند. اگر تسلیم نشدند، و آئین خدائی را در نفسیات شخصی و قومی خود تحلیل بردند و تجزیه کردند، رنگی که بنام آئین بخود میگیرند رنگ خدائی نیست. این رنگهای خود ساخته ناشی از نفسیات آنان و تجزیه نور بسیط و جامع آئین خدائی میباشد که نه جمال و کمالی دارد، نه ثبات و بقائی، زیرا اینگونه رنگهای فردی و قومی انعکاسی از تقلید و اوهام افراد و اقوام و در معرض تغییر و زوال است و پیوسته اختلاف انگیز و گمراه کننده می باشد. هدایت و توحید در پیروی از ملت ابراهیم و تسلیم وجه نفس بخداوند است که انعکاس نور خدا و رنگ آمیزی خدائی را مینمایاند: «ومن احسن من الله صبغة». پرستش خداوند و برگشت وجهه باطن بسوی او نفس را از کدورتها و عصبیتها پاک میگرداند، و هر رنگی را از خود میزداید و آنرا برای تجلی اراده و صفات عالی الهی سیقل میدهد، انسان که جسمهای جامد با تسلیم شدن به قوای حیاتی رنگ و جمال برتری مییابد و با آنها میگرداند: «و نحن له عابدون»^۱



بگو آیا در باره خدا با ما معاجه و خصومت مینمائید؟ یا آنکه آن خداوند پروردگار ما و پروردگار شما، و بهره اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست. و ما روی اخلاص با او آورده و اعمال خود را خالص برای او انجام میدهیم.

قُلْ اَرُحَابِحُونَكَ فِي اللّٰهِ رَهْوَ رَبِّنَا وَرَبِّكُمْ وَاَلَا
اَعْمَالُنَا وَنُكْرَ اَعْمَالِكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ

۱- داستان رنگ آمیزی رومیان و چینیان که ملای روم آورده، بیان همین حقیقت است:

در خود آبدکار را جز دفع رنگ
همچو گردون ساده و صافی شدند
آن ز اختر دان و ماه و آفتاب
رنگ چون ابراست و بیرنگی همی است.

رومیان گفتند نه نقش و نه رنگ
در فرو بستند و سیقل میزدند
هر چه اندرابر، خویشی و تاب
از خود رنگی بی رنگی دهی است

آیا میگوئید در حقیقت ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند؟ ۱۹ بگو: آیا شما بهتر میدانید، یا خدا؟ و کیست ظالمتر از آنکس که کتمان میکند شهادتی را که از خداوند نزد او میباشد؟ و خداوند از آنچه میکنید هیچ غافل نیست.

این امنی است که جای خالی کرد و در گذشت، برای او است آنچه کسب کرده، و برای شماست آنچه کسب کرده اید و از آنچه میکردند شما مسؤل نیستید.

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾

بَلَىٰ إِنَّكَ أَهْلٌ فَدَخَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مِمَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾

شرح لغات :

معاچه ، از حج : قصد کردن ، اختلاف طولانی ، خصومت نمودن .
کتمان : پرده پوشی ، حق را نادیده گرفتن .
غافل ، از غفلت : نادیده پنداشتن ، بخود وا گذاردن ، فراموش نمودن .

قُلْ تَعَاوَنَّا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ... همزه استفهام انکاری در مقام نکوهش و تنبیه است : چون صبغة الهی و آئین فطرت را برنگ امتیازات قومی و تعصبات و اعمال و تشریفات خود در آورده اند و نمیخواهند این رنگها و امتیازات را از دست بدهند، با دعوت به آئین اسلام و رنگ خدائی آن خصومت و ستیزه می کنند. چه میگویند؟ درباره خدا معاچه میکنند؟ و خدا را محدود بخود و معابد خود ساخته اند؟ ۱۹ با آنکه ربوبیت او نسبت به همه یکسان است و همه نسبت بر ربوبیت او یکسانند. چون صفت ربوبیت او در همه یکسان ظهور یافته پس الوهیت که صفت و نام جامع او میباشد برای همه یکسان میباشد و مخصوص بقوم و ملتی نیست. بنابراین ربنا و ربکم ، اشاره بدلیل ضمن دعوی ورد معاچه است .

اگر اعمال مضاف بخود و خود ساخته رادین و موجب امتیاز می شمارند، نتیجه این اعمال برای عمل کننده و مربوط بوی است ، آن عملی عمل دین است که از مبدا دین الهام شده باشد و خالص برای خدا باشد ، و برای غیر خدا چون پیمبران و اولیاء،